۱۳۲ ۶جل 48 1988-1991

رفیق عزیزم سلام   نامه‌ات پس از ۲۲ روز بمن رسید از خبر سلامتی‌ات و اینکه در عالم شعر و رؤیاهای شیرین ادبی بسر میبری خوشحال شدم و همچنین از شنیدن صدایت که نوار آنرا دلگیر تهیه کرده بود فوق‌العاده مشعوف و شادمان شدم چون آشنا دارد صدای آشنا شعرا و رساله را برایت نوشتم و ضمیمه دو سه برگ از خطاطی‌های خودم محض یادبود برایت میفرستم که آنها را بیادگار نگاه دارد چون بقول سعدی: بماند سالها این نظم و ترتیب   ز ما هر ذره خاک افتاده جائی   غرض نقشی است کز ما باز ماند   که هستی را نمی‌بینم بقائی. من ساعات زندگی را با مطالعه کتابهای مورد پسند از قبیل تاریخ، خاطرات رجال، اشعار شعرا مخصوصاً حافظ میگذرانم و لحظاتی هم به تمرین خط که امروزه مورد استقبال بیشتر اهل ذوق قرار گرفته است. اگر چند این ساعات مطالعه و گردش بیرون خانه فراهم کرده در عالم فکر و خیال و غم دوری عزیزان بسر میبرم ولی لحظاتی برایم رنج آور است چون در پایان عمر همه چیز از دست رفته است و در عالم دیگر صفحات زندگانی‌ها هست که فکر و احساسات انسان را جهت باشد هرچه درجه قرابت نزدیکتر باشد دوستی بیشتر چهره خود را نشان میدهد لاجرم به ترک معاشرتها گفته و گوشه عزلت را بر دیدار ناکسان ترجیح داده‌ام و اینگونه شعر حاکی از روحیه مسکین من است و حقیقتی کتابی است و هیچ کس بهتر از کتاب یار نمیشود و گاه از اشعار شعرای معاصر در دیوان اشعارشان فرو میروم و در ماه یا بیان چنگ‌ها تاریخ و مسافران قدیم و جدید که خاطرات شان را مدون کرده‌اند دور دنیا میگردم و با اقوام و سرزمینهای نا آشنا آشنا میشوم. این برنامه زندگانی‌ست از احوال و خویشان با هیچکس مراوده ندارم چون چهره‌ها با دلها بسیار متفاوت هستند چون بقول صائب: صائب چه اعتبار بر اخوان روزگار   یوسف بدست برادران برادر تباه شد

من از همه طرف بستم بقول سعدی: ز همه طرف نشستم خوردم آن محفل که همزبان قلبی همنشین کتاب بود و بقول طبیب اصفهانی

خلد گر به پا خاری آسان برآرم   چه سازم به خاری که در دل نشیند. مرا ببخش از اینکه بجای شرح احوال شعر برایت مینویسم فکر میکنم با شاعر و چند از شعر ایشان مقوله باید سخن گفت. دیروز یکی از ناراحتی‌ها شده معالجه چشم بدکتر رفته بودم که دیروز

لیزر کرده برای جلوگیری از خونریزی بیشتر مویرگهای چشم. مسئله دیگر تنهایی است که دلمان خوش بود به بودن فرزندی در کنارمان آنهم تو که با زحمتهایی ناشی از همه کار و محرومیتهای ناشی از [illegible] شد جلوگیری از اعزام بخارج که قبول شده بود با رای گرفت و نوه عزیزمان فرزند فرشته که در زمان حیات پدر به آلمان اعزام شد و بعد از قریب دو ماه بیماری وفات یافت. اینها مسائل زندگی هستند. باری خانم معاشرت نداریم و همنشین. با خواهرش گاهی ولی از این بابت ناراحت نیستیم. معاشرتها باید با اهل ذوق و درک و فهم اجتماعی باشد چون صحبت با جنس و کسی که سنخیت با آدم ندارد چه لذتی دارد. من ساعتها صحبت کردن با انسانهایی که دانشمند و اهل ذوق باشند بهتر از مصاحبتهای ساعتی با عوام الناس میدانم و بهمین جهت بیشتر اوقات کتابهایی را در کتابفروشیها در منزل که کسی رفت و آمد ندارد نویسندگان و شعرا و سیاستمداران درگذشته [illegible] صحبت میکنم. امیدوارم تو هم بیشتر وقتت را بشعر و مطالعه بگذرانی و فارغ از غم ایام باشی. این روزها صحبت است که بین ایران و [illegible] ۱۵ درصد روادید بگذارند برای توریستها که بنظرم جالب است چون چندین سال قبل [illegible] قصد داشتم بملاقات تا بیایم مشکلات فراوان بود. اگر عمری باقی باشد جرأت دارم تا را آنجا بیایم آیا آدرس تا [illegible] آدرس قبلی است یا آدرس تلفن؟ منظور مسکونیت که میخواهم درها را باز کند من عقیده به دیدار تا مشتاق سیر و گردش در لنینگراد، مسکو و سایر شهرهای شوروی هستم [illegible] [illegible] را که دفاعی از ایران هم در آنجا است. بعد [illegible] نامه شعرهایی که بنام [illegible] گفته‌ام و فرصت کامل گردش را [illegible]

برای تو نوشتم:

– (رانده‌ام) –

قطره اشکم ز چشم روزگار افتاده‌ام   شاخ خشکیده‌ام بی برگ و بار افتاده‌ام
ژاله‌ام در بامداد از دیده ابر بهار   بر عذار لاله‌ای داغدار افتاده‌ام
من که رنگ زردم بر رخ طفل یتیم   از جهان گیتی بی اعتبار افتاده‌ام
دانه بی ارزشم در کشتزار زندگی   در زمینی بی حاصل و شوره زار افتاده‌ام
لاله سرخ بیابانم سراپا سوخته   با دلی خونین کنار تیغ زار افتاده‌ام
مرغ بی بال و پرم اندر کف صیادم   کنج زندان بلا با حال زار افتاده‌ام

[illegible] تفصیل [illegible]
[illegible] سلامت باشید [illegible]
۸۱/۱۰/۱۸